



فهرست:

- ۲ - خلاصه بحث گذشته: -----
- ۲ - اقداماتی جهت تغییر درونی در حوزه شخص -----
- ۳ - قاعده هدایت -----
- ۴ - بررسی ادله -----
- ۴ - ادله قرآنی -----
- ۴ - ۱- آیه ۱۰۴ سوره آل عمران. -----
- ۴ - نکات ذیل آیه شریفه -----



بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه بحث گذشته:

مجموعه بیش از بیست وازه که در زمینه مسائل تربیتی و اثرگذاری در دیگران قرآن استفاده شده است.

جمع بندی این بحث:

مجموعه این واژگان به سه گروه کلی تقسیم می‌شد:

۱- برخی از این واژه‌ها مشترک بین حوزه معرفتی و حوزه عاطفی و احساسی و گرایشی است و همین‌طور حوزه اراده و ... است. برخی از واژه‌ها همه این قلمروها را می‌گیرد چون وقتی می‌خواهد تغییر در شخصیت بدهد لایه اول در شناخت و معرفت؛ لایه دوم در تمایلات و گرایش‌های او، لایه سوم تغییر در اراده و عزم اوست. لایه چهارم، هم محیط است.

در حقیقت وقتی مربی می‌خواهد تغییری در دیگری صورت دهد با تحلیل درونی و روان‌شناختی این تغییر باید در این لایه‌ها صورت گیرد:

اقداماتی جهت تغییر درونی در حوزه شخص

الف: یا باید در دانش و معرفت او تصرف کند، دستگاه شناختی او، یک نگاه و شناخت و باوری پیدا کند؛ چون شناخت و باور را به رغم این‌که فرق دقیقی دارند، اینجا یکی گرفتیم، ولی به‌هرحال یک نوع تصرف در دستگاه شناختی شخص می‌شود که این یک لایه است که معرفت و شناخت او را تغییر می‌دهد.

ب: تصرف در تمایلات و میل‌ها و عواطف و احساسات است که انواع احساسات مثبت و منفی و عواطف و ... که در اخلاق و روانشناسی آمده است.

ج: گاهی تصرف در اراده شخص است؛ چون گاهی شناخت دارد، می‌گوید این خوب است، میل به آن هم دارد، ولی نمی‌تواند تصمیم بگیرد.

د: لایه بیرونی که محیط است بحث نکردیم. این که در محیط تصرف کند، تصرف در محیط باید عملاً غیرمستقیم در یکی از این سه محیط تغییری دهد یعنی وقتی محیط را عوض می‌کند. یا شناخت او عوض می‌شود یا عواطف و گرایش‌های او تغییر می‌کند یا در اراده و عزمش اثر می‌گذارد؛ ولذا محیط را در عرض اینها قرار نمی‌دهیم و به شکلی، بیرون است که اثری بر درون می‌گذارد.



البته دو نکته اینجا وجود دارد:

۱- آن بیرون و درون می‌توانند تعاملی باهم می‌توانند داشته باشند.
 ۲- در خود این سه لایه، اینها به نحوی تعامل و ترابط و تواصل هستند و پایه هم، همان معرفت و شناخت است خیلی وقت‌ها وقتی معرفت و شناخت را درست کند میل و اراده هم دنبالش می‌آید؛ ولی همیشه این‌طور نیست گاهی شناخت است ولی «وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» نمل/۱۴، امور دیگری نمی‌گذارد گرایش‌های مثبت شکل بگیرد.

۳- گاهی عمل تربیتی، عمل ایجابی است چیزی را به او می‌دهد، گاهی عمل سلبی است، مانع را برمی‌دارد.
 نتیجه بحث این که: این واژگانی که به پیامبران، اولیاء الهی نسبت داده شده، یا به طور عام امر شده است و برخی از این واژگان، تمام این قلمروها را می‌گیرد مثل مثلاً واژه هدایت، یا تزکیه که شمول دارد، یعنی هم آن فعالیت آگاهی- بخشی در حوزه اول را می‌گیرد و هم فعالیت ایجاد تمایلات مناسب و عواطف مناسب و هم تقویت اراده را می‌گیرد که چند مورد از این واژگان شمول دارد ولذا این واژگان کلیدی تر می‌شوند. برخی از این واژگان اختصاص به حوزه معرفتی و شناختی دارد، مثل تعلیم و اعلام ...، برخی از اینها بیشتر معطوف به قلمروهای دیگر، حوزه عواطف و ابعاد دیگر شخصیت است مثلاً در ترهیب، تخویف، ...، برخی از واژگان هم اجمال و ابهام دارند.
 برخی از واژگانی که اختصاص به اراده دارند در این واژه‌ها پیدا نکردیم ولی در واژگانی که به خدا نسبت داده شده گاهی وجود دارد که «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ» ابراهیم/۲۷، ممکن است بگوییم روی اراده تأکید دارد ولی در احکام و تکالیف برخی از احکام و تکالیف مخصوص حوزه اراده است و نقش سازندگی اراده در آن قوی است و در باب صوم این‌طور است؛ البته این واژگان، برخی جنبه اثباتی در آنها برجسته است و در برخی جنبه سلبی برجسته است مثل امر به معروف و نهی از منکر که در جای خود اینها بحث شود.

قاعده هدایت

قاعده ارشاد جاهل اصطلاحاً آگاهی دادن به شخص جاهل است، این اختصاص به حوزه معرفتی و شناخت داشت که ادله‌اش بحث شد، البته در ادله، برخی مطلق بود، قاعده هدایت را هم در برمی‌گیرد؛ ولذا اینجا به این ادله از نگاه قاعده دوم پرداخته می‌شود:

قاعده ارشاد جاهل، بحث معرفتی و شناخت‌بخشیدن و اعطای بینش و آگاهی بود که در سطحی واجب، در سطوحی هم مستحب است.



قاعده دوم، قاعده هدایت است و این قاعده ناظر به تصرفاتی است که در شکل ایجاد انگیزه و شوق و رغبت و میل و اینهاست که مربی تصرفاتی در قلمرو غیرشناختی انجام می‌دهد. آیا این جور قاعده‌ای داریم یا نه؟ اگر این بحث اثبات شد، مانعی ندارد که اینها را در ذیل یک قاعده قرار داد.

سؤال این است که وظایف تربیتی عام برای جامعه یا برای گروه‌های خاص، نسبت به علم دادن به دیگران داشتیم که قاعده ارشاد بود، آیا نسبت به ترغیبات و فعالیت‌های خاص تربیتی به معنای خاص، نه مطلق داریم یا نه؟

بررسی ادله

برخی از ادله، همان ادله که سابق داشتیم منتهی چون مطلق بود اینجا هم است و لذا تطبیق می‌دهیم، و برخی از ادله اختصاص به اینجا دارد.

اینجا هم شبیه قاعده ارشاد دو سطح داریم؛ در سطوحی واجب، در سطوحی مستحب است و حد و مرزها ضمن ادله مشخص می‌شود.

ادله قرآنی

۱- آیه ۱۰۴ سوره آل عمران.

وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْإِلَهِيَّاتِ وَيَأْمُرُونَ بِاللَّعْنَةِ وَالْمَنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

اولین دلیل مشتمل بر لفظ دعوت است آیه مشهور در باب امر به معروف و نهی از منکر که در کنار امر به معروف و نهی از منکر عنوان دیگری دارد.

نکات ذیل آیه شریفه

نکاتی در ذیل این آیه در بحث‌های قبلی بیان شد، فقط بر چند نکته یادآوری و بر نکاتی تأکید می‌کنیم:

۱- *يَدْعُونَ إِلَى الْإِلَهِيَّاتِ*، یا مرون، ... امرهای ترکیبی نیستند که یک حکم داشته باشد؛ بلکه تجزیه‌ای است و سه حکم است، اینها سه حکم انحلالی و جدا جداست و در قرآن بر این مطلب، شواهدی وجود دارد که چند امر کنار هم است و اینها جدا جدا موضوعیت دارند.

۲- ولتکن امر است و این آیه ظهور در وجوب دارد منتهی این وجوب، قطعاً وجوب کفائی است منتهی در مدلول صریح آیه ممکن است کسی بگوید کفائی است، اگر «من» تبعیضیه باشد خود آیه می‌گوید کفائی است یعنی برخی از شما به دعوت و نهی و امر قیام کنید، یعنی بر همه لازم نیست، علاوه بر این که ممکن است گفته شود دایره اصل وجوب



را محدود می‌کند که می‌خواهد بگوید شرایطی دارد که همه آن شرایط را ندارند؛ ولی کفائی بودن در هر حال بنابراین احتمال شاید قابل استفاده باشد. اگر بیانیه هم بود باز کفائیت را از جای دیگر می‌توان فهمید. بنابراین چند احتمال وجود دارد:

الف - من، تبعیضیه است، و نکته کفائیت را بیان می‌کند، یعنی تکلیفی است که برخی باید قیام کنند؛ چون مستقیم تبعیضیه است و مفید کفائیت حکم است.

ب - من، تبعیضیه است؛ ولی نمی‌خواهد کفائیت را بگوید، می‌خواهد اشاره کند اجمالاً به این که شرایطی در تکلیف است همه مردم مکلف به این دعوت نیستند شرایطش را بعداً بیان می‌کند و درصدد بیان کفائیت نیست بلکه شرایطی را برای مخاطب ذکر می‌کند. مثل عالم بودن، قدرت و .. .

ج - من بیانیه، یعنی از شما امتی باشد، یعنی شما امتی هستید که همین شما، یعنی همه امت باید به این وظیفه قیام کنند که اگر این احتمال باشد از ظاهر لفظی‌اش، نه کفائیت و نه شرایط، هیچ‌کدام استفاده نمی‌شود؛ ولی با همه اینها هر یک از اینها باشد در نتیجه هیچ فرقی نمی‌کند برای این که هم عقل می‌فهمد و هم نقل وجود دارد و این دو مطلب استفاده می‌شود:

پس مطلب اول: این که تکالیف این جوری، یک شرایطی هم دارد هر آدم همین جوری مکلف به اینها نیست، حداقلش باید علم به آن مطلب داشته باشد، قدرت بر آن داشته باشد،

مطلب دوم: این که اینها کفائی است برای این که نکته عقلی وجود دارد این تکالیف معلوم است اگر یک نفر امر به معروف کرد و اثر کرد معلوم است از بقیه صادر می‌شود قضایا قیاساتها معها، مثل دفن که نباید ظاهر دلیل بگوید این کفائی است همین که معلوم است اگر یکی از بیست نفر دفن کرد سالبه بانتفای موضوع است بنابراین در آیه سه احتمال است:

۱- من تبعیضیه که بخواهد کفائیت را بگوید.

۲- من تبعیضیه که بخواهد شرایط اجمالی را بگوید وجود دارد.

۳- یا من بیانیه که خطاب عام می‌شود و اصلاً هیچ‌کدام از دو نکته در آن نیست.

مطلب ۳: اقوائت ظهور ولتکن بر ظاهر خیر و معروف

ظاهر منکر، محرمات است، ولی خیر و معروف مستحبات را نیز می‌گیرد. اینجا تعارض بین اطلاق خیر و معروف با ظهور ولتکن، ولتکن وجوب را می‌رساند؛ چون می‌دانیم در خیر یا معروف مستحب، دعوت یا امر واجب نیست؛ چون



یقیناً واجب نیست، بنابراین باید یا خیر را محدود به واجبات کرد یا ولتکن را اعم از وجوب و مستحب دانست، چون ظهور آیه ولتکن، قوی است، خیر و معروف را به واجبات محدود می‌کند.

۴- قلمرو دعوت

آیا دعوت حوزه شناختی را می‌گیرد یا فقط حوزه عاطفی و تمایلی و حوزه‌های غیر شناختی را می‌گیرد یا اطلاق دارد؟

- اگر ابلاغی و تعلیمی باشد در قاعده ارشاد جاهل به کار می‌رود.

اگر دعوت اختصاص به فعالیت‌های تربیتی به معنای خاص دارد یعنی ترغیب و تشویق، این فقط دلیل بر این قاعده می‌شود وجوب تربیت در حوزه‌های احساسی

- اگر عام باشد در هر حوزه می‌شود به کار برد.

ظاهر این است که دعوت، معنای عام دارد. ظاهر واژه این است که ترکیب واژه دعوت در فراخوانی بیشتر این است می‌خواهد میل او را به این سمت متوجه کند. اما در جایی که شخص جاهل است، مقدمه آن آگاهی دادن است؛ ولذا یک کسی که می‌داند، دعوتش می‌کنید، اگر هم نمی‌داند وقتی دعوت می‌کنید دعوت ناظر به این است که می‌خواهد تمایل پیدا کند التزامی پیدا کند که بیاید منتهی چون نمی‌داند و این متوقف بر دانستن است همراه این، علم هم به او داده می‌شود وقتی دعوت‌نامه برای کسی داده می‌شود جهت اصلی، آمدن به مجلس است، منتهی وقتی نمی‌داند نشانی می‌دهد. این نشانی دادن و علم دادن به او، مقدمه است، تکیه واژه دعوت برای برانگیختن به سوی اینجا است.

دعوت، کار تربیتی به معنای خاص است که در او میل ایجاد می‌کند که این کار را بکند. اما هر گاه شخص آگاه از این نباشد که مقصد و راه را بلد نباشد، مقدمه‌اش آگاهی دادن است.

۴- ذات دعوت، کار به آگاهی دادن نیست؛ ولی خیلی اوقات از آن منفک نیست؛ چون مقدمه آن است. ولی آگاهی علم دارد و با این که علم دارد ترغیب و تشویقش می‌کند این تحلیل دقیقی است که اشاره شد.

با توجه به این تحلیل نهایی، می‌توان به این آیه در بحث قبل استدلال کرد؛ ولی فقط در همان حد که علم را به عنوان مقدمه برای هدایتش در جایی که احکام را نمی‌داند، بدهد. آن یک تکلیف مقدمی است نه مستقیم و مدلول مطابقی آیه؛ اما مدلول مطابقی و اصلی آیه این است که با قاعده ارشاد ربط دارد *وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ* این یک وظیفه اجتماعی است امت باید داعی الی الخیر یعنی در همان عقاید و احکام الزامی باشند وقتی می‌بیند کسی به این سمت نمی‌رود و دعوتش را مؤثر می‌داند فراخواند و رغبت در او ایجاد کند، البته در حد متعارف. این یک سطح بالاتر از آگاهی دادن است، نمی‌داند احکام واجب و اخلاق و عقاید را، باید یادش بدهد، می‌داند برو یادش بده.